

ورقی از تاریخ قاجاریه

دو نفر صاحب‌منصب خارجی در خدمت ایران

سمینو و بروسکی

ترجمه و گردآورده آقای احمد توکلی ۱

چند خاندان در ایران زندگی میکنند که با وجود ایرانی بودن هنوز نام خانوادگی‌شان انسان را لا اقل باین فکرمی اندازد که اصلاً این خاندانها خارجی بوده‌اند و در حقیقت هم همینطور است.

نگارنده بایکی از این خانواده‌ها آشنائی یافتم و بعد از تحقیق معلوم شد که پدران ایشان از مدت‌های پیش در این سر زمین میزیسته و برخی از آنان نیز در راه ایران جان سپرده‌اند.

دوستی که در آن خاندان دارم خوشبختانه برای روشن کردن سابقه خانوادگی خود نوشته‌هایی بمن نشان داد که از لحاظ تاریخی قابل استفاده بود و بعضی از مواضع تاریخ تاریخ ایران را روشن میساخت، بتوصیه استاد محترم جناب آقای عباس اقبال این اوراق را ترجمه کرده ذیلاً در دسترس خوانندگان میگذارم، امید است که قابل استفاده باشد.

در حدود سال ۱۸۱۴ میلادی (۱۲۲۹ هجری قمری) مسافری از راه روسیه وارد تبریز شد که بعد ها درجه سرتیپی یافت. این شخص بارتلمی سمینو نام داشت

۱ - این مقاله را بخواهش ما آقای احمد توکلی مرحمت فرموده جمع آورده‌اند. اداره مجله یادگار پس از اظهار امتنان از زحمات ایشان آنرا با یاره اصلاحات عبارتی و افزودن بعضی ملاحظات در اینجا درج مینماید. (یادگار)

و سمینو ۱ نتیجه ازدواج يك نفر از مردم پیه من ۲ باخانمی فرانسوی بدنیا آمده بود . پدرش آمبروزیوسمینو از اتباع دولت ساردنی ۳ و در ولایت نیس قنصل بود ، این مرد با ویرژینی هاریا بلاردی ۴ از مردم قصبه سن ترویز ۵ دختر بلاردی از ناخدایان نظامی قشون پیش از انقلاب کبیر ازدواج کرد و ژنرال ژان فرانسوا آلار ۶ فرانسوی که در سپاه رنجیت سنک راجه لاهور خدمت میکرد پسر عم خانم مزبور است . پیر بلاردی در اول انقلاب از فرانسه مهاجرت نمود و فراراً بشهر کریستی ۷ در جزیره قبرس آمد و در آنجا ساکن شد ، کشتیهایی خرید و در خدمت دولت عثمانی آنها را بحمل و نقل قشون ترك بسوریه و قبرس یا برعکس بکار واداشت .

بارتملی سمینو هنگام مرگ پدر در گهواره بود و غیر از مادر کسی دیگر نداشت ، مادرش نیز برای پیوستن بپدر خود از فرانسه خارج شده بقبرس رفت و هفت یا هشت سال در آن جزیره ساکن بود .

این خاندان در اوائل امپراطوری ناپلئون اول بعزم مراجعت بفرانسه بایک کشتی که بارش پنبه بود از قبرس حرکت کردند .

ناخدای این کشتی از مردم نیس بود ، در لنکرگاه عکا انگلیسها آن کشتی را توقیف کردند و خاندان سمینو را بمالت انتقال دادند ، در آنجا مایملک ایشان را گرفتند و کشتی و محمولاتش توقیف گردید .

افراد خاندان سمینو يك سال در مالت ماندند و بارتملی کوچک در مدرسه نظامی پادشاهی سیسیل در نزدیکی ایزولا ۸ در جزیره مالت بتحصیل مشغول شد و بالاخره بکمک دوتن از دوستان یکی بنام ژنرال ریوآردا ۹ دیگری کلنل چیرا وینیا

۱- Barthélemy Semino ، سمینو بعد از قبول تبعیت فرانسه املائی اسم خود را بصورت Sémineau در آورد . ۲- Piemonte همان ولایت لباردیا در شمال ایتالیا ۳- Sardaigne ۴- Virginie Maria Belardi ۵- St. Tropez ۶- Jean François Allard ۷- Christie ۸- L'Isola ۹- Gén. Rivarda

محلّی در يك كشتی بدست آورد و با افراد خاندان خود بتونس رفت و ایشان ششماه بانتظار فرصت مناسب در آنجا ماندند .

مادر بارتلمی که فرانسه و وطنش را بسیار دوست میداشت با وجود اصرار و ممانعت دوستان شوهر متوفایش با فرزند خود باین منظور که او تربیتی فرانسوی بیابد از تونس با کشتی بیندر چیویتا و کچیا ۱ و از آنجا بشهر رم و از رم بناپل رفت . در رم بیوه سمینو با شخصی بنام هانری او گار ۲ رئیس قسمت صحی لشکریان مورا ۳ (بادشاه ناپل و شوهر خواهر ناپلئون اول) ازدواج نمود .

بارتلمی سمینو چندی بعد از این ازدواج مدرسه متوسطه ناپل را پسایان رسانید و در ۱۸۱۳ میلادی در مدرسه تعلیمات قراولان خاصه مورا اسم نوشت . بعد از آنکه قشون کشی ناپلئون بروسیه بنیجه منتظره نرسید و مورا بناپل برگشت اعلام داشت که فرانسویانی که در خدمت او هستند تابع ناپل خواهند شد و الا باید فوراً ناپل را ترك نمایند .

هانری او گار شوهر مادر بارتلمی سمینو ناپل را ترك گفت و عازم خدمت در اردوی ایتالیا که در شمال آن مملکت تحت سرپرستی شاهزاده اوژن بوهارنه ۴ بود گردید .

بارتلمی سمینو هم با اینکه تحصیلاتش خاتمه یافته و قرار بود باخذ درجه‌ای مفتخر شود ترك ناپل را ترجیح داده بهمراهی مادر و نا پدرش بشمال ایتالیا رفت . هانری او گار از طرف ارکان حرب اردوی ایتالیا که در اودین ۵ بود بولایت تیرولی مأمور شد و بارتلمی هم با درجه نایب سومی برای خدمات صحی بآنجا رفت . چون بارتلمی از حس جاه طلبی خالی نبود باین شغل محقر سر فرو نیاورد بهمین جهت

۱ - Civita Vecchia - ۲ Henri Augard - ۳ Murat

۴ - Prince Eugène Beauharnais - ۵ Udine - ۶ Tyrolle

آن کار را ترك گفت و در ردیف قراولان فوج ۸۴ اردوی ایتالیا در شهر ورن ۱ اسم خود را ثبت نمود و هنگام عقب نشینی قشون فرانسه از طرف ژنرال کومل ۲ در شهر والانس در اسپانیا بدرجه نایبی مفتخر گردید سپس بمادرش که در قصبه ریس ۳ در ناحیه سفلی آلپ بود ملحق شد.

بارتلمی سمینو بعد از چندی از يك نواختی زندگی خود کسل گردید و تصمیم گرفت بناپلئون که بامعدودی سرباز در جزیره الب ۴ بود پیوندد، بهمین نظر بیندر زن رفت تا بوسیله کشتی خود را بآن جزیره برساند.

در همین بندر شنید که بناپلئون از راه خلیج ژوان ۵ و بندر سن رافائل ۶ بخاک فرانسه پیاده شده و در خطاب معروف خود بسربازان و یاران قدیمش چنین خطاب کرده:

«فرانسویان، حاکمیت از آن شماست و آنچه خلاف میل شما باشد غیرقانونی و بلا اثر است، من فقط بانتخاب و بمیل شما باین مقام رسیده‌ام،

«سربازان، دیدیم که دشمنان سرسخت ما زندگانی و جان خود را در میدانها برضد ما از دست دادند، آیا ایشان آنقدر قدرت دارند که عقاب سرفراز ما را بزنجیر انقیاد درآورند؟

«بیائید و در زیر پرچم پرافتخار و امر فرمانده آن جمع شوید، حیات او وقف شماست و برای اجرای میل و حفظ حقوق شما زنده است، تنها آرزویش افتخار و سربانندی شماست، فتح و ظفر همراه و همدم ما خواهد بود عقاب ما با پرچم ملی بکنگره های قصور و بکلیسای تتردام خواهد رسید.»

بارتلمی با اینکه اطلاع یافت که بناپلئون برگشته در تصمیم خود باقی ماند. در سر راه بسراغ مادر خود رفت ولی وقتی بفرانسه رسید که ایام حکومت صدروزه

نابلئون بناپارت بانتهارسیده و او فراری و محبوس شده بود و خاندان سلاطین بوربن بار دیگر پادشاهی فرانسه برگشته بودند.

چون قشون جدید فرانسه از قبول طرفداران نابلئون خود داری میکرد بارتلمی سمینو از خدمت سربازی صرف نظر نمود و زرگری پیشه کرد و دو سال مشغول این کار و مترصد ترك فرانسه بود تا شاید بیاری بخت راه تازه‌ای برای زندگانی آینده خود باز کند ولی از بد بختی با مرگ مادرش مصادف و از این بابت سخت دل‌آزرده شد. بارتلمی بعد از این پیش آمد خواهر و دوستان و شوهر مادرش را گذاشته بپندر ماری رفت و در آنجا با شخصی آشنا شد که چاپخانه‌ای سنگی داشت، با او قبول همکاری کرد، سپس این دو نفر شریک از ماری بپندر ادسا در روسیه رفتند و دستگاه چاپ خود را با آنجا منتقل نمودند و چون در این اوقات در روسیه چاپخانه بسیار معدود بود در اوائل سال ۱۸۲۰ میلادی در این بندر بکار چاپ مشغول گردیدند. سمینو که زبان یونانی میدانست غالباً بکلوب یونانیها آمد و رفت میکرد و در این کلوب با سرار حزب سیاسی معروف اتسی آشنا و بشاهزاده اسپیلانتی معرفی شد و در کارهای سیاسی او شرکت جست بهمین جهت کار چاپ را رها کرد و در قشونکشی بولایت ملداوی در رومانی تمام تمول شخصی خود را که سه هزار منات بود خرج کرد و از هر گونه کوششی در راه استقلال یونان خود داری نورزید و در نتیجه همین خدمات بود که بعد ها اتن اول پادشاه یونان پس از تقدیر نامه کتبی در سال ۱۸۴۵ بسمینو نشان طلای شوالیه نجات دهنده اعلا نمود.

سمینو در آخر سال ۱۸۲۲ میلادی پس از آنکه تمام ثروت خود را از دست داده و بیشتر مردم او را ملامت میکرده و فقط عده قلیلی مشوق او بودند با دسا برگشت و تاجری از مردم ماری مقیم آنجا حاضر شد که برای سکونت اطافی را با او گذارد.

در این سفر سمینو با تاجری انگلیسی بنام مار ۱ که مردی فعال بود از اعضای تجارتخانه آلوود ۲ آشنا شد و او سمینو پیشنهاد کرد که در مسافرت‌های بحری با او شرکت کند، ایشان بسواحل ابخاز رفتند و این مسافرت با موفقیت انجام شد و تجارتخانه آلوود خدمات سمینو را مورد ستایش قرار داد.

در سال ۱۸۲۴ میلادی سمینو مبتلی بتب گردید، لذا باو پیشنهاد نمودند که بتفلیس برود و کلنل مونتیت ۳ که در خدمت کمپانی هند شرقی بود از آب و هوای تبریز پیش سمینو تعریف بسیار کرد و مستر هنری ویلک ۴ سمینو پیشنهاد کرد که بتبریز برود و بسمت معاون و مهندس جغرافیا استخدام بشود و زیر دست و تحت حمایت کلنل مزبور قرار گیرد.

سمینو این پیشنهاد را پذیرفت و بتبریز رفت و دو سال این شغل را داشت و نقشه بالنسبه جامع و دقیقی از شمال ایران تهیه کرد که بنام ژنرال مونتیت در لندن منتشر شد.

این نقشه قسمتی از گیلان و آذربایجان و دریاچه و شهر اورمیه را شامل است و تصور میکنم که هنوز يك نسخه از آن نزد بازماندگان سمینو موجود باشد.

در اوائل سال ۱۸۲۷ میلادی انگلیسها با اینکه اعضای شرکت تجارتي ایشان در سلامهای رسمی حاضر میشدند رضا ندادند که سمینو در سلام رسمی در حضور عباس میرزا شرکت نماید. همین امر سمینو را دل آزرده کرد بهمین جهت استعفاى خود را بماکدونالد کنیره قنصل انگلیس تسلیم نمود و خویشانش او را بفرانسه دعوت نمودند لیکن پیش آمد دوره دوم جنگهای ایران و روسیه مراجعت او را غیر ممکن ساخت. در ضمن جنگ چون صاحب منصبان انگلیسی که در قشون ایران خدمت میکردند با وجود معاهدهای که با این دولت داشتند بدستور وزیر مختار خود سپاه

۱- Marrl - ۲ Alwood - ۳ Col. Monteith - ۴ Henry Willock

• Macdonald Kennei

عباس میرزا را ترك گفتند و دیگر باروسها نجنگیدند عباس میرزا بسمینو پیشنهاد نمود که اگر مایل باشد بجای این صاحب منصبان که از لاهور استخدام شده و تمام حیره و مواجب خود را گرفته و اکنون از جنگ ابا می‌کنند در قشون ایران شرکت کند مورد قبول خواهد بود.

سمینو خود مینویسد که امتناع انگلیسها از کمک و همراهی با ایرانیان در جنگ باروسیه در میان این قوم انری بسیار بد کرد و لا اقل یکی از مواد معاهده بین ایران و انگلیس را کأن لم یکن نمود. در این موقع من مناسب چنین دیدم که این پیشنهاد را بپذیرم و فرماندهی عده‌ای را بعهده بگیرم.

بعد از عقد معاهده ترکمانچای عباس میرزا شخصاً بسمینو تبریک گفت و نشان و فرمانی مخصوص باو داد و در آن فرمان شرح خدمات سمینو مرقوم بود.

سمینو خود مدعی است که او اولین اروپائی است که در ایران قرین چنین افتخار شده و چنین فرمانی دریافت کرده است.

بعد از بسته شدن عهدنامه ترکمانچای سمینو از طرف عباس میرزا بسمت مأمور مخصوص ایران در کمسیون ترتیب کار ارامنه مهاجر که روسها از رود ارس میگذرانیدند تعیین گردید سپس باو نمایندگی داده شد که از طرف دولت ایران در تعیین حدود بین ایران و روسیه شرکت جوید، خود میگوید که این کار را چنان بانجام رساند که مورد تحسین دولت ایران و دولت روسیه هر دو قرار گرفت.

سمینو بعد از تعیین حدود با هیأتی که باتفاق خسرو میرزا پس از واقعه قتل وزیر مختار روسیه در طهران پطرز بورگ فرستاده شدند بانجا رفت و بعد از مراجعت سمینو بسمت آجودان مخصوصی عباس میرزا تعیین و بدرجه سرهنگی و ۱۲۰ اشرفی (دو کا) حقوق مفتخر شد.

سمینو در سال ۱۸۳۰ میلادی (۱۲۴۵ هجری قمری) اجازه خواست که بفرانسه

ولی عباس میرزا که مأمور قشون کشی بجنوب ایران شده بود او را مرخص نکرد بلکه با خود همراه برد و سمینو در قشونکشی بیزد و کرمان شرکت جست و هنگامی که عباس میرزا در عوض آنکه بتبریز برگردد مأموریت خراسان یافت سمینو در خدمت او بود و حمله بسططان میدان امیرآباد در قوچان و تسخیر این نقاط همه تحت فرمان سمینو انجام گرفت.

در موقعیکه عباس میرزا مرد و بعد از آنکه محمد شاه پادشاه شد و وزیر زیرک و جاه طلب خود قائم مقام را کشت سمینو همواره در خدمت ایران بود و در تمام لشکر کشیهای پادشاه جدید که آخرین آنها لشکر کشی بهرات بود در سال ۱۸۳۷ میلادی (۱۲۵۳-۱۲۵۴ قمری هجری) وارد بود.

سمینو مینویسد که در این مدت در نتیجه تحریک دیگران دشمنان بسیاری برایم فراهم آمد که یکی از آنان ایزیدور بروسکی (باروسکی) بود که در همین لشکر کشی هرات بقتل رسید، و در معرفی او چنین یاد داشت کرده:

« بروسکی با من دشمنی شخصی نداشت ولی از نظر مملک و سیاست ما با هم اختلاف داشتیم، یک روز صبح بروسکی که در خدمت قشون ایران و طرف توجه محمد شاه بود نزد من آمد و شروع بمذاکره کرد و از ترتیب حمله و هدایت توپخانه که روز پیش تحت نظر من انجام شده بود قدردانی و اظهار تشکر کرد و گفت که من چگونه با عده معدودی سرباز عملیات توپخانه را بر ضد افغانها که مجهز تر از ما بودند انجام داده‌ام. چون عده دوستانم معدود بودند و دیدم که بروسکی با من صمیمی است خوشحال شدم. » بروسکی میگفت که بسیار تأسف دارد که تا کنون آلت دست انگلیسها بوده و مدعی شد که دیگر با سیاست انگلیسها رابطه ندارد و بخوبی میداند که منظور من همواره این بوده که با صمیمیت بدون توجه بمنظورهای غیر قانونی روس و انگلیس با ایران خدمت نمایم و توجهی بفشاری که در نتیجه کمی قدرت ایران بمن وارد آورده اند ابراز ننمایم.»

بروسکی شخص فعالی بود که از زمینه سازی بدش نمی‌آمد ولی ظاهری شاداب و خرم داشت، وی موقعیکه روسها بلهستان حمله بردند با پادشاه این مملکت بانگلستان رفت و برادرش از شعرای معروف لهستان بود.

این شخص اصلاً از اهل شهر ویلناست و از لندن شاید برای خدمت در



استاد مایلاس بروسکی

هندوستان بافریقای جنوبی و از آنجا عازم هند گردیده ۱ سپس از هند بایران آمده تا بشویق عباس میرزا نایب‌السلطنه تشکیلات قشون او را مرتب سازد.

بروسکی بزودی اطمینان و توجه شاه و ولیعهد را جلب نمود و با وزراء و بزرگان طرح دوستی و محبت انداخت و این موقعیت و موفقیت باو فرصت داد تا در جمع مال

- ۱ - بطوری که استاد محترم آقای اقبال مینویسند بروسکی مدتی در افریقای جنوبی سر میگرد و این نوشته با ظاهر امر نیز تطبیق میکند زیرا که هم اکنون خاندان بزرگی بنام بروسکی در افریقای جنوبی زندگی میکنند که با احتمال قوی از بستگان ایزیدور بروسکی هستند و شاید اگر تحقیق بیشتری بعمل آید معلوم شود که بروسکی در جنگهای افریقای جنوبی نیز شرکت داشته.

که منظور عمده اش از سفر بایران نیز همان بود توفیق کامل یابد و او با اینکه رتبه سرتیپی داشت هزار پیشه و تاجر صفت بود.

سمینو در باب او چنین مینویسد: «وقتی دستور داده شد که بروسکی یکی از شورشیان را دستگیر نماید، شورشی مزبور کلاهی پراز جواهر باو تقدیم کرد تا وی از کور کردنش صرف نظر نماید و او نیز چنین کرد».

اما تمولی که بروسکی باین شکلها بدست آورد سرنوشتی عجیب یافت و ما در سطور بعد شمه‌ای از آنرا بیان خواهیم نمود.

خلاصه در نتیجه ملاقاتی که آن روز بین سمینو و بروسکی رخ داد رابطه بین این دو نفر صاحب منصب خارجی که در خدمت قشون ایران داخل شده بودند رو بهبود گذاشت و در همین ایام بود که بعد از مدتها تردید پادشاه ایران تصمیم گرفت که حمله بهرات را جداً تمقیب کند، شاه را روسها تحریک میکردند و انگلیسها بعکس در این راه اشکال تراشی مینمودند، بهر حال تصمیم قطعی این بود که کار یکسره شود.

عملیات محاصره هرات از طرف ایران تحت نظر سرتیپ سمینو اجرا میشد و خود او میگوید که: «بد بختانه فرمانها و دستورهای مخالف نمیکذاشت که نقشه‌های من بتیجه برسد بهمین جهت ایفای وظیفه برای من بسیار خطرناک و مشکل بود و چندین مرتبه در معرض کشته شدن بودم زیرا که جنگ درست خلاف مصالح آنان پیشرفت میکرد که با قشونکشی بهرات مخالف بودند».

«حمله شروع شد و بروسکی میباید در صف اول حمله شرکت نماید، چند دقیقه پیش از حمله من با بروسکی با هم غذا خوردیم و مطمئن نبودیم که بار دیگر همدیگر را خواهیم دید».

«بروسکی مرا بسینه میفشرد و سفارش خانواده و سرپرستی زن و فرزند خود را بمن میکرد، گفت وضع مالی خانواده اش را مرتب کرده و وصیت نامه اش را یسکی

از هموطنانش بنام آلکساندر شدزکو. قنصل روسیه در گیلان سپرده است، سپس از من خدا حافظی کرد و اظهار امیدواری نمود که بعد از جنگ بایتالیا که کشوری دیدنی است برود.

در حین حمله بهرات گلوله‌ای بشکم بروسکی و گلوله دیگری بشانه سمینو خورد، بروسکی را با تخت روان بار دو گاه شاهی بردند. مسیو گوت ۲ از اعضای قنصلگری روسیه نزدیک بروسکی باقی ماند و بهبانه اینکه وی مایل بملاقات احدی نیست از ملاقات اشخاص دیگر با بروسکی مانع گردید فقط طینب سفیر روس یعنی نیل ۳ که شانه سمینو را معالجه میکرد از بروسکی هم معاینه و معالجه مینمود. مسیو گوت پس از بازگشت بار دو بسمینو اطلاع داد که بروسکی مرده و مرا و شدزکو را وصی و هجری وصیت نامه خود قرار داده.

این دو نفر یعنی گوت و شدزکو بنام وصی بروسکی بفروش اموال و اسب و قاطر او تبدیل آنها پول برداختند حتی پنج قاطری را که بسمینو فروختند وجه آنها را نقداً از او گرفتند و آن پولها را با ۲۰۰۰ اشرفی (دو کا) که بروسکی با خود داشت ضبط کردند و مدعی بودند که این کارها را برای رساندن آن وجوه بیازماندگان بروسکی میکنند.

۱- آلکساندر شدزکو یا خدزکو Alexandre Chodzko یکی از مستشرقین و زبان شناسان لهستانی است که بسال ۱۸۰۶ در آن مملکت متولد شده و چون در تحصیل يك عده از السنه شرقیه مهارت یافته بود سمت مترجمی سفارت روس را در طهران قبول کرده و قنصل روس در زشت و در طهران شده و در ایران بمیرزا الکساندر معروف بوده. در سال ۱۸۴۰ (۱۲۵۶ قمری) شدزکو ایران را ترک گفته و بانگلیس رفته ولی سال بعد وزیر مختار ایران او را برای تدریس زبان فارسی بیاریس خوانده و باین سمت در آن شهر مقیم شده و ریاست شعبه فارسی مدرسه السنه شرقیه پاریس را یافته و بعدها در «کلژ دو فرانس» نایب معلم تدریس زبانهای اسلاوی گردیده و از طرف دولتین ایران و فرانسه بزرگترین نشانهای افتخار را دریافت داشته است.

شدزکو در باب السنه اسلاوی و ایرانی و اخلاق و آداب این ملل چندین تألیف دارد که اهم آنها صرف و نحو فارسی و رساله‌ای در باب آداب تزیین و تحقیقاتی در باب زبان کردی و نمونهاهایی از اشعار معالی ایران و غیرهاست. وفاتش بعد از سال ۱۸۶۷ میلادی اتفاق افتاده. (بادگار)

جسد ایزیدور بروسکی را باصفهان منتقل نمودند و هنوز قبر او در قبرستان ارامنه جلفا معلوم و معروف است.

سمینو مینوینسده که: « بعد از واقعه هرات در سال ۱۸۳۸ (۱۲۵۴ قمری) بطهران بازگشتیم، شدزکو و گوت نزد سمینو رفتند و بدون اینکه وصیت نامه بروسکی را باو نشان دهند بعضی اوراق را که مجموع بوده و شدزکو ادعا داشت که بروسکی در بستر مرگ آنها را باو داده بوی نمودند و پیشنهاد کردند که سرپرستی دو پسر بروسکی را بعهده ایشان بگذارند ».

اما سمینو بنا بتوصیه ای که بروسکی باو کرده بود سرپرستی آن دو طفل را خود بعهده گرفت و زوجه او را نیز بازدواج خود در آورد.

بموجب اوراقی که شدزکو نشان داده بود باید تمول بروسکی در بانکی گذاشته شود تا وقتی که پسرهای او ده ساله شوند فقط از منافع آنها سالی ۶۰۰ دوکا بایشان پرداخته گردد.

گوت اقرار کرده بود که تا آنوقت در حدود ۲۰۰۰۰۰ اشرفی از مال بروسکی در اختیار داشته ولی بعقیده سمینو امضای این اوراق تقلیدی بود از امضای بروسکی. با اینکه گوت میگفت که هرچه از عهده او بر آید در اجرای وصیت بروسکی خواهد کرد و وزیر مختار روسیه نیز خود را با اجرای این وصیت نامه علاقه مند نشان میداد لیکن بنا بنوشته سمینو هیچگاه چیزی از این بول بدست خانواده بروسکی نرسید. شدزکو از طهران برشت رفت و بجای کنت سیمونوویچ ۱ وزیر مختار روسیه هم ژنرال دو هامل ۲ منصوب گردید ولی گوت در طهران ماند تا بکار اموال بروسکی رسیدگی نماید و آنها را جمع آوری کند.

روزی از سفارت روس بسمینو خبر میدهند که ایگناس ۳ پیشکار سابق بروسکی که از اسرار اموال او اطلاع دارد بتوسط يك نفر خراسانی کشته شده.

سمینو مدعی است که این قتل بتحریرك و دستور گوت انجام یافته، قاتل او هم در

یکی از امکنه مقدسه بست نشست و بسلامت از معرکه جست .

سمینو مینویسد که يك روز گوت ۲۵۰۰ اشرفی آورد و بجای ۲۰۰۰۰ اشرفی که قیمت اموال بروسکی بود بمن داد . من باورسید دادم و هر قدر اصرار کردم که وصیتنامه بروسکی را بمن نشان دهد گفت وصیت نامه ای وجود نداشته و چون از بقیه ماترك او سؤال کردم گفت بروسکی مقدار زیادی مقروض بوده و من آن قروض را پرداخته ام . چندی بعد گوت نیز ایران را ترك گفت و سمینو در پی بدست آوردن اموال بروسکی و اجرای وصیت نامه او بتلاش افتاد .

سفارت روس مدعی شد که گوت دیگر در خدمت دولت روسیه نیست و او و شدز کو روسیه را ترك گفته و بفرانسه رفته اند .

سمینو در سال ۱۸۳۹ میلادی مصمم شد که ایران را ترك کند ولی نه دولت ایران و نه دولت روسیه هیچکدام در اجرای این خیال حاضر نشدند که باو کمکی کنند ناچار سمینو بیاری انگلیسها از ایران بخاك عثمانی رفت و در آنجا ژنرال پتی ۱ فرانسوی که فرماندهی قشون عثمانی را داشت یکی از دختران سمینو را باز دواج خود در آورد اما او باز بخدمت ایران برگشت و در ایران مرد .

بروسکی دو پسر داشت یکی بنام استانیسلاس بروسکی ۲ که در خدمت دولت ایران بود و در مدرسه دارالفنون معلم شد و در ژانویه ۱۸۹۸ (رمضان ۱۳۱۵ قمری) در طهران مرد و او دو دختر داشت که مسیو ریشار فرانسوی قیم آنها بود یکی که فعلاً مقیم طهران است و ایرانی است و دیگری در فرانسه .

پسر دوم سمینو که در ایام جنگ هرات بدنیای آمده بود و بعد ها بخدمت ایران درآمد پس از چندی خود کشی کرد .

بطوری که یکی از بازماندگان بروسکی اظهار میدارد شدز کو و گوت بشهر ویلنا رفتند و در آنجا دواخانه ای باز کردند و یکی از اعضای خاندان بروسکی را که از

عنوان خانوادگی و گذشته پروسکی مطلع بوده کشتند سپس بفرانسه مهاجرت نمودند. و در آنجا زندگی کردند.



ژنرال پاسی

اما سمینو پس از ازدواج با عیال پروسکی از او فرزندی پیدا کرد پسری بنام نیکلا که در خدمت قشون ایران بود و فعلاً متقاعد شده و سه دختر یکی زن ژنرال مذکور و نواده او شوهر یکی از نواده های پروسکی است و در طهران اقامت دارند و ایرانی هستند، دختر دیگر بازدواج مرل ۱ فرانسوی درآمد و پسرش که در جنگهای بین المللی ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ در جزء سپاهیان فرانسه بود کشته شد، دختر سوّم با دکتر فاگر گرین نام هلندی ازدواج نمود.

